

کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه

محمد جعفر محبوب

(استراسبورگ - فرانسه)

۱۷ - هفده

مذتها پیش، در تاریخی که درست به خاطر ندارم، در هنگام مطالعه آینده (یا سلف آن راهنمای کتاب) به مطلبی برخوردیم که در طی آن چند مورد از اشاره به عدد هفده و توجه بدان گردآوری شده و انتشار یافته بود.

این مسأله توجه به اعداد و خواص اسرارآمیز آن از مباحث بسیار قابل ملاحظه و شگفت‌انگیز تاریخ اندیشه و تمدن بشری است و مردم جهان از قدیم باز شیفته آن بوده‌اند تا جایی که یکی از فیلسوفان بسیار قدیم - فیثاغورث - ادعا کرد که در جهان غیر از عدد هیچ حقیقتی وجود ندارد. گویا این اندیشه فیثاغورث نیز مبتنی بر سوابق قبلی در فلسفه و تفکر هرمسی مصر باستان است. در هر حال با آن که بنده نیز بسیار مشتاق مطالعه در این زمینه هستم فعلا بدان کاری ندارم. اما در تمدن و تفکر اسلامی نیز اعدادی خاص دخالت و تأثیر عمده داشته‌اند و بسیاری از فرقه‌های اسلامی بر اثر توجه بیش از حد به اعداد و روابط و خواص آنها پدید آمده است و عده‌هایی مانند شش، هفت، دوازده، هجده و نوزده مورد توجه فرقه‌های گوناگون، از هالکه گرفته تا ناجیه، بوده‌اند و بنده تاکنون کتابی ندیده است که به درستی حق مطلب را ادا کرده و تحقیقی درست و دقیق در این زمینه ارائه داده باشد. از این روی در درجه اول از شما و نیز خوانندگان و نویسندگان فاضل آینده تقاضا دارم اگر در این مبحث کتاب یا رساله‌ای به زبان‌های فارسی و عربی یا زبان‌های اروپایی سراغ دارند بنده را بدان راه‌نمایی کنند.

از سوی دیگر این روزها که سرگرم مرتب‌ساختن و سامان‌دادن کاغذپاره‌هایی هستم که از روزگار جوانی تاکنون آنچه دیده و خوانده‌ام بر آن تعلیق کرده و به گوشه‌ای افکنده‌ام، دیدم موارد بسیار متعدد از اشاره به عدد هفده در میان آن‌ها وجود دارد و چون شاید تمام آن‌ها در یکجا تاکنون گردآوری نشده و به نظر نرسیده است

آنها را با مختصر نظم و ترتیبی از نظر موضوعی و تاریخی (چون تنظیم دقیق آنها گاهی ناممکن است) مرتب کردم و اینک آنها را پیشکش شما و خوانندگان آینده می‌کنم، باشد که صاحب‌نظری را به تحقیق بیشتر در این باره برانگیزد.

در این یادداشت‌ها از موارد بسیار معروف، مانند یادکردن ۱۷ رکعت نماز واجب روزانه برای تمام مسلمانان و ۱۷ سلسلهٔ تصوف، (اگرچه تعداد سلاسل تصوف، حتی تعداد سلسله‌های معروف آن از ۱۷ بیشتر است) صرف نظر شد.

دیگر این که بعضی از این موارد هیچ‌گونه معنی و مفهوم خاصی ندارد و فقط توجه مردم و نویسندگان عهدهای گوناگون را به این عدد نشان می‌دهد:

* ۱- در عهد عتیق (تورات) آمده است که شدت طوفان نوح در روز هفدهم از ماه دوم آغاز شد:

«و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد؛ و در سال شصند

از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم در همان روز جمیع چشمه‌های

لجهٔ عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده؛ و باران چهل روز و چهل

شب بر روی زمین می‌بارید... (سفر پیدایش، باب هفتم، ۱-۱۲)

* ۲- برادران یوسف آن حضرت را به هفده درهم قلب فروختند. امیر خسرو

دهلوی راست:

نمود قیمت یوسف ز هفده فزون هزار جانت فزون یوسفان بها کرده

(دیوان غزلیات امیرخسرو، چاپ لاهور، ج ۴/۱۴۴ - غزل شمارهٔ ۱۷۵۳)

یوسف به هفده قلب اگر ارزان بود اندر نظر

گر جان‌دهم عالم به‌سر، از وی بسی ارزان‌تری

(همان مرجع: ۲۳۵ - غزل ۱۸۲۲)

در تفسیر ابوالفتوح رازی سخنی از هفده درهم نیست: «درمی چند شمرده بود

و در عدد و مبلغ آن علما خلاف کردند. عبدالله عباس و عبدالله مسعود و قتاده و سدی

گفتند بیست درم بود. مجاهد گفت بیست و دو درم بود. عکرمه گفت چهل درم بود.

بعضی دیگر گفتند هشتده درم بود. بعضی اهل معانی گفتند زیر ده درم بود، برای آن‌که

دراهم گویند زیر ده باشد تا به ده، چون برده بیفزاید درهماً گویند» (ابوالفتوح، چاپ

وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۱۴ ش. ۳: ۱۱۷-۱۱۸).

* ۳- در تفسیر قرآن پاك آمده است که رسول اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه

هفده ماه به سوی بیت‌المقدس نماز گزارد:

و قصهٔ این چنان بود که چون پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هجرت کرد از مکه به

مدینه آمد و نماز سوی بیت‌المقدس کرد **هفده مایگان** و هژده نیز گفته‌اند و شانزده

نیز گفته‌اند (ص ۱۰۹).

ایشان را چه برگردانید از آن قبله که نماز کرده‌ی بر آن جانب هفده مایگان

(ص ۱۱۰).

و اما امرناك بالتوجه القبلة التي صليت اليها سبعة عشر شهرا... نفرموده

بودیم ما تو را بدان قبله که هفده مایگان به سوی آن نماز کردی... مگر از بهر آن که تا جدا کنیم... آن کس‌ها را که فرمان‌بردار توانند... از آن کس‌ها که ایشان از دین حق تعالی بر پاشنه بازگشته‌اند (ص ۱۱۲).

* ۴- در باب پیمان کردن قریش بر ضد رسول اکرم در مکه، در کشف‌الاسرار و عده‌الابرار چنین آمده است:

پس هفده مرد از اشراف و رؤساء ایشان (= قریش) متفق شدند و عهد بستند و نیشته‌ای کردند که بنی‌عبدالمطلب را فروگذارند. نه مبايعت کنند با ایشان، نه مناكحت، نه مجالست و مخالطت به هیچ وجه، تا آن‌گاه که محمد (ص) را به دست ایشان دهند (ج ۳/۳۹۲).

این مطلب در تفسیر ایه‌ای از سوره انعام است که به اعتقاد اهل سنت در شأن ابوطالب نازل شده که مردم را از آزار کردن به آن حضرت دور می‌داشت اما خود به او ایمان نمی‌آورد. شیعه به ایمان ابوطالب معتقد است.

* ۵- در کتاب التقض آمده است که پس از تهمت زدن به عایشه هفده‌آیت در تنزیه وی نازل شد:

و اگر جماعتی منافقان در عهد رسول علیه‌السلام، چون مشطح بن اثالة بن عباد بن عبدالمطلب و حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی عایشه را تهمت نهادند حاشا عنهما، هفده آیت محکم از قرآن پیامد به براءت ذمت وی و کذب ایشان و در آخر آیت بگفت که: لعنوا فی الدنيا و الاخرة (۲۳ سوره نور) تا این همه تهمت و شبهت بحمدالله و منه از اسلام و اسلامیان زایل شد.

(نقض، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸، انجمن آثار ملی، ص ۱۱۵)
عبدالجلیل رازی مؤلف کتاب در ذیل همین مطلب گفته که کتابی مفرد در تنزیه عایشه ساخته است.

* ۶- خرقة عمر بن خطاب هفده من وزن داشته است:

امیرالمؤمنین مشید قواعد دین عمر بن خطاب رضی‌الله عنه که به عدل موصوف بود خشت می‌زد و نان جو می‌خورد و گویند خرقة‌اش هفده من بود.

(کلیات عبیدزاکانی، چاپ تهران، اقبال، بی‌تاریخ، رساله اخلاق‌الاشراف: ۲۲)

* ۷- همراه امام حسین (ع) هفده تن از اهل بیت آن حضرت شهید شدند:

از حضرت صادق نقل شده است که پیرمردی منحنی به مجلس او درآمد و گریست و گفت من صد سال است آرزومندم که شما خروج کنید... حضرت در ضمن سخنان خود بدان شیخ فرمود: ... ای شیخ، این خونی است که خداوند عالم طلب این خون خواهد کرد و مصیبتی به فرزندان فاطمه (ع) نرسیده است و نخواهد رسید مثل مصیبت حسین (ع) به درستی که آن حضرت شهید شد با هفده نفر از اهل بیت خود که برای دین خدا جهاد کردند و برای خدا صبر کردند پس خدا جزا داد ایشان را به بهترین جزاهای صبرکنندگان... (حاج شیخ عباس قمی، منتهی‌الامال، چاپ علمی: ۳۵۸/۱) در جای دیگر (همین مرجع، همین جلد: ۳۵۵) تعداد شهدای اهل بیت

بجز خود حضرت هفده تن یاد شده است.

* ۸- ابوحنیفه گوید که چون نوفل بن حیان را وفات آمد من به خواب دیدم که قیامتستی و جمله خلق اندر حسابگاهندی. پیغمبر را دیدم علیه السلام متشمر ایستاده بر حوض خود و بر چپ و راست وی مشایخ دیدم ایستاده، پیری را دیدم نیکوروی و بر سر موی سفید گذاشته و خد بر خد پیغمبر نهاده و اندر برابری وی نوفل را دیدم ایستاده، چون مرا دید به سوی من آمد و سلام گفت. وی را گفتم مرا آب ده. گفت تا از پیغمبر دستوری خواهم. پیغمبر به انگشت اشارت کرد تا مرا آب داد. من از آن آب بخوردم و مرا صاحب خود را بدادم که از آن جام هیچ کم نگشته بود. گفتم یا نوفل بر راست پیغمبر آن پیر کیست؟ گفت ابراهیم خلیل الرحمان، و دیگر ابوبکر الصدیق، همچنین می پرسیدم و بر انگشت می گرفت (یعنی بر انگشت می گرفت) تا از هفده کس پرسیدم رضوان الله علیهم اجمعین. چون بیدار شدم هفده عدد بر انگشت گرفته داشتم... (کشف المحجوب ابوالحسن هجویری غزنوی، چاپ تهران از روی چاپ ژوکوفسکی: ۱۱۵ - ۱۱۶)

* ۹- البلاذری (متوفی در ۲۷۹ ه. ق.) در کتاب فتوح البلدان نقل می کند که در آغاز اسلام از قبیله قریش که اشراف مکه بودند فقط هفده تن نوشتن می دانستند و اسامی آن ها را ذکر کرده (به بلاذری برای نام آن ها رجوع شود) و علی بن ابی طالب (ع) و عمر و عثمان و ابوسفیان و پسرش معاویه جزو آن ها می باشند. ذوالرمة که آخرین شاعر بدوی عرب به شمار می رود و در حدود ۱۱۰ هجری درگذشت ترس داشت که هنر کتابت خود را ابراز دارد، زیرا به گفته او نزد اعراب نوشتن ننگ است.

(تاریخ فرهنگ: ۱۰۰ - ۱۰۱)

* ۱۰- در آثار جابربن حیان عدد هفده دخالتی قوی دارد و او منشأ هر چیزی را هفده هفده می داند. این مطلب را در مجله یکان در مقاله ای دیدم و امیدوارم که آن سلسله مقالات را بخوانم. در هر صورت برای تحقیق در این باب باید به آثار این دانشمند و منابع دست اول از قبیل کتاب هایی که ترجمه احوال او را نوشته اند مراجعه شود.

* ۱۱- عدد هفده نزد فرقه حروفیان نیز (علاوه بر اهمیت دادن به ۱۷ رکعت نماز روزانه) بسیار معتبر است:

در هیچ کتابی از کتب سماوی حروف مقطعه نیامد الا در قرآن، و از جمله ۲۸ حرف که قرآن از آن مرکب است چهارده حرف مقطعه آمده و این است: ا، ل، ر، ک، ه، ی، ع، ص، ط، ح، م، ق، ن و به این چهارده پنج نقطه همراه است. چون در تلفظ می آیند سه حرف دیگر از ایشان ظاهر می شود، باقی هم ایشانند که در تلفظ آیند و آن سه حرف این است: ف (هنگام تلفظ کاف و الف)، د (وقت تلفظ صاد)، و (در تلفظ نون) که از الف و صاد و نون ظاهر می شوند. چون از ۲۸ حرف هفده در مقطعه ظاهر شود یازده باقی بماند...

(مه ایت نامه، جزء متن های حروفی، چاپ لیدن، ۱۹۰۹ م. ص ۲، ۴)

* ۱۲- در میان گروه های مختلف سران اهل حق يك دسته (دسته دوم) هست که

هفده سردار حقیقت نامیده می‌شوند. آنان بی‌فاصله بعد از ۴۹ تن (هفت هفت‌تن) هستند که هفت هفت‌تانه خوانده می‌شوند.

(تحقیق جامعه‌شناسی دربارهٔ قبایل کرد ایران، رسالهٔ دکتری ح. طبیبی برای گرفتن دکتری دانشگاهی از سوربن. پاریس، ۱۹۶۸، ص ۱۰۱۷)

* ۱۲- شیخ ابوطالب مکی فرمود که جمیع احادیث وارده در این معنی جمع‌کردم عدد کبایر هفده یافتیم: از آن چهار در دل است و چهار در زبان است و سه در شکم و دو در فرج و دو در دست و یکی در پای و یکی در جمیع اعضا.

اما آن چهار که در دل است اول شرك است، دوم نیت اصرار بر معصیت، سیم نویدی از رحمت حق، چهارم ایمن بودن از مکرالله.

اما آن چهار که در زبان است اول شهادت زور (کلمهٔ عربی است به معنی دروغ)، دوم قذف محسن، سیم سوگند دروغ، چهارم سحر.

اما آن سه که در شکم است اول شرب خمر، دوم اکل مال یتیم، سیم اکل مال ربا.

اما آن دو که در فرج است اول زنا، دوم لواط.

اما آن دو که در دست است اول قتل ناحق، دوم سرقت.

و اما آن که در پای است فرار نمودن از غزاست یکی از دو و ده از بیست.

و اما آن که شامل است مجموع بدن را، عقوق والدین است...

(ذخیره الملوك میرسیدعلی همدانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به نشانهٔ 47^{Supplément Persan} برگه ۲۲ الف)

غزالی نیز از قول ابوطالب مکی کبایر را هفده گناه می‌داند: ... بعضی گفته‌اند که هفت است و بعضی گفته‌اند که بیشتر است و بعضی گفته‌اند که کمتر و این عباس بشتید که این عمز همی گوید که کبایر هفت است. گفت به هفتاد نزدیک‌تر است از آن به هفت، و ابوطالب که قوت‌القلوب کرده است همی گوید از جملهٔ اقوال و اخبار به جمع کرده‌ام هفده کبیره است، چهار اندر دل... و چهار اندر زبان... و سه اندر شکم... و دو اندر فرج... و دو اندر دست... و یکی اندر پا... و یکی اندر جملهٔ تن... (البته یکایک آن‌ها را نیز شرح داده است). رجوع شود به: کیمیای سعادت، چاپ استاد احمد آرام: ۶۵۵ - ۶۵۶

* ۱۴- در نزدیکی مشرقین (شیراز) در راه جای تنگی هست که بر آن طاقی زده و اتاق کوچکی بالای آن ساخته و رحلی گذاشته‌اند که بر آن قرآنی است. می‌گویند يك ورق آن هفده من و تمام آن هفده من است. برای سلامت، مسافرین از زیر آن عبور می‌کنند... در ایران در چندین نقطه همین [نوع] قرآن هست که می‌گویند يك ورق آن هفده من و تمام آن هم هفده من است و چون به خط کوفی است می‌گویند خط امام است. هر جا خط کوفی می‌بینند نسبت آن را به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام یا امام زین‌العابدین یا امام رضا علیه‌السلام می‌دهند و چیزها از آن می‌خواهند که عقل حیران است! (خاطرات حاج سیاح، چاپ دوم، تهران، ص ۲۵)

هفده در حماسه ملی و تاریخ ایران پیش از اسلام

* ۱۵- پس از آن که جمشید از ضحاک شکست می‌خورد و از برابر وی می‌گریزد در راه گذارش به زابلستان می‌افتد. دختر گورنگ‌شاه زابلی او را می‌بیند و بدو مهر می‌آورد. جمشید نیز عاشق دختر می‌شود و نهانی با یکدیگر زناشویی می‌کنند. ثمره این پیوند خاندان پهلوانی ایران گرشاسپ و نواده او رستم است. وقتی جمشید به دختر گورنگ‌شاه زابلی می‌رسد دختر هفده‌ساله بوده است:

یکی دخترش بود گز دلبری	پری را به رخ کردی از دل پری
مهرش مشک‌سای و شکر می‌فروش	دو نرگس کمان‌کش، دو گل درخ‌پوش
روان را، به شمشاد پوینده، رنج	خرد را، به مرجان گوینده، گنج
شده سال آن سرو آراسته	سه بیش از شب ماه ناکامسته

(گرشاسپ‌نامه اسدی، چاپ تهران، پروخیم، ۱۳۱۴، ص ۲۲-۲۳)

* ۱۶- در شاه‌نامه فردوسی آمده است که کاوه آهنگر هجده فرزند (پسر) داشت. در دوران ضحاک هفده تن از آنان را کشتند و مغز سرشان را خورش ماران شانه ضحاک ساختند. چون نوبت هجدهمین رسید کاوه برخوشید و به پارگاه ضحاک رفت و محضری (استشهادی) را که حاشیه‌نشینان مجلس او درباره دادگری ضحاک نوشته و به کاوه داده بودند تا تصدیق کند و در برابر آن آخرین پسرش آزاد شود بردرید و مردم را به شورش فراخواند:

هم آنگه یکایک ز درگاه شاه	برآمد خروشیدن دادخواه
ستم‌دیده را پیش او خواندند	بر نامدارانش ینشانند
بدو گفت مهتر به روی دژم	که برگوی تا از که دیدی ستم؟
خروشید و زد دست بر سر شاه	که شاهانم کساوه دادخواه
یکی بی‌زیان مرد آهنگرم	ز شاه آتش آید همی بر سیرم
بنده داد من کامدستم دوان	همی نالم از تو به رنج روان
اگر داد دادن بود کار تو	ببفرایند ای شاه مقدار تو
ز تو بر من آمد ستم بیشتر	زنی هر زمان بر دلم بیشتر ...
مرا بود هژده پسر در جهان	از ایشان یکی مانده است این زمان ...
جوانی نمانده است و فرزند نیست	به گیتی چو فرزند پیوند نیست

(شاه‌نامه امیرکبیر، چاپ تهران، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۲۵)

در نخستین چاپ جلد اول شاه‌نامه چاپ اتحاد شوروی بیت مربوط به هجده فرزند کاوه (با بعضی بیت‌های دیگر) نیامده است. اما چاپ امیرکبیر از روی چاپ سهل صورت گرفته که چاپ معتبری است. از این گذشته این که بیت از فردوسی باشد یا نه، در اصل مدعا که توجه مردم به عدد هفده باشد تأثیری ندارد. اگر هم فردوسی این بیت را نسروده باشد دیگری آن را سروده و در روزگاران قدیم به شاه‌نامه الحاق کرده است.

* ۱۷- درباره تربیت ایرانیان در عصر هخامنشی، استرابون گوید:

عصرها به تربیت عملی می‌پرداختند چون نشانی‌دن درخت، آماده‌کردن سلاح، به کار بردن فلاخن، تیراندازی و مانند آن. وقتی کودکان به سن هفده سالگی می‌رسیدند عصرها صرف تعلیمات نظامی و فنون جنگی و استعمال اسلحه... می‌شد و موقعی که شاه به نخبیر می‌رفت... شاگردان... در شکار شرکت می‌کردند.

(تاریخ فرهنگ ایران: ۷۸)

تاریخ بعد از اسلام

• ۱۸- عضدالدوله دیلمی در استخر آب‌انباری بنا کرد که اگر در مدت يك سال در هر روز هزار مرد از آن آب برمی‌داشتند يك پایه از هفده پایه آن تمام نمی‌شد. این آب‌انبار دارای هفده پایه نردبان بود که داخل آن می‌شدند و دیوارهای آن را چنان با کرباس و قیر و سوم و ساروج محکم کرده بودند که به هیچ وجه آب از آن نمی‌تراوید. وسط آب انبار ستون‌ها ساخته و بر روی آن ستف‌ها زده بودند تا آب از تغییر هوا سالم بماند. (علی‌اصغر فقیهی، شاهنشاهی عضدالدوله، چاپ قم ۱۳۴۷، ص ۱۳۹ به نقل از نزهةالقلوب حمدالله مستوفی/۱۵۸)

• ۱۹- آورده‌اند که در آن وقت که... نصر بن احمد سامانی مرامیر علی قسمانی (کذا) را به طرف خراسان می‌فرستاد روزی او را بخواند و باوی مذاوضت پیوست، در الثای آن حال رخسار امیرعلی متغیر شد لکن به هیچ حال سخن قطع نکرد تا از آن مذاوضت بپرداخت و از آن‌جا بیرون آید، جامه را بیرون کرد، کژدمی در جامه او رفته بود و نیش می‌زد. گویند هفده جای او را زخم زده بود. چون این خبر به امیر سمید رسید بغایت متعجب شد. او را بخواند و پرسید که چرا هم از اول برنخاستی و آن زحمت از خود رفع نکردی؟ گفت: شرم باد که نوش سخن تو از نیش کژدم اندیشه کنم! اگر من در مشاهده تو با نیش کژدمی صبر نتوانم کرد، در غیبت تو در مقابله خصمان بر تیغ ایشان چگونه صبر توانم کرد؟ امیر سمید را آن ادب و فصاحت او عجب آمد و این جواب لطیف از وی پسندید و در اقطاع وی بیفزود و مرتبه او را عالی گردانید... (جوامع‌الحکایات عوفی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به نشانه 95 Supplément Persan برکت ۱۶۳ ب)

• ۲۰- سلطان محمود تا سال ۶۱۶ هجری هفده بار سرزمین هند را مورد تاخت و تاز قرار داد و سپاهیان بزرگ هندو را تارومار کرد. او در این حملات بارها تا اقصی نقاط هند رسید و اتحادیه‌های نظامی راجه‌های هند را درهم شکست.

(از مقاله دکتر آفتاب اصغر از فارغ‌التحصیلان پاکستانی دانشگاه تهران تحت عنوان: اوضاع سیاسی، ادبی و فرهنگی هند اسلامی در دوره قبل از تیموریان - متاسفانه یادداشت‌کردن محل نشر مقاله را فراموش کرده‌ام!)

• ۲۱- گویند طفول سوم آخرین پادشاه سلجوقی در مصاف گرژی ۱۷ منی کار می‌فرمود (به فهرست اعلام تحریر جدید تاریخ و صاف چاپ بنیاد فرهنگ مراجعه شود).

• ۲۲- درباره فخرالدین ابراهیم عراقی همدانی شاعر معروف «گویند چون سن او به هفده رسید بر جمله علوم از معقول و منقول مطلع شده بود و مستفید گشته،

تا چنان شد که در شهر همدان در مدرسه شهرستان به افادت و دیگران در خدمتش به استفادت مشغول بودند...» (مقدمه اصلی دیوان عراقی، چاپ شادروان سعید نفیسی/۴۹)

در همین سن است که عراقی به قلندر پسری دل می‌بازد و به دنبال وی از همدان آواره می‌شود و به مولتان می‌افتد.

* ۲۳- درباره شاه منصور (پسر شرف‌الدین محمدبن مظفر) مقتول به سال ۷۹۵ در جنگ با سپاه تیمور: «این قهرمان جوان که ترکش هفده‌منی داشت و یاد در پروت می‌انداخت، بعدها در مبارزه با تیمور شجاعت بی‌مانندی نشان‌داد و حتی در یک برخورد جنگی جرات و جلالتش یادآور برخورد سلطان جلال‌الدین شد با چنگیز مغول.»

(دکتر عبدالحسین زرین‌کوب: از کوچه زندان/۱۸۴)

* ۲۴- آخوند ملاعلی معروف به قطب و آقامیرزا آقای جهرمی و حکیم زینل به ملاقات آمده و شب هم توقف کردند. تمام صحبت ایشان از تعذبات و خست معتمدالدوله (فرهاد میرزا پسر عباس‌میرزای ولی‌عهد فتح‌علی‌شاه) و حرص او بود. میرزای آسوده شاعر روزی به دیدنم آمد و گفت: چون تو سیر غرائب کرده‌ای و می‌بینم طالب سیاحت این امور هستی بیا برویم سیاحتی به تو بدهم! با هم از دروازه قصابخانه بیرون رفتیم. قدری راه رفته در بیست و پنج ذرع کنار از جاده بنایی مدور، هفده‌پایه، به ارتفاع دو ذرع دیده پرسیدم این چیست؟ گفت: اینان از برادران مایند که به راستی یا تهمت نسبت دزدی و خطا به ایشان داده شده، شاه‌زاده آن‌ها را زنده در این‌جا امر کرده گچ گرفته و زنده به گور کرده‌اند!

(خاطرات حاج سیاح، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم/۱۷)

در واقع تعداد گچ‌گرفتگان معتمدالدوله در فارس بیش از ۱۷ تن است. رجوع شود به «وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس» به کوشش سعیدی سیرجانی، نشر نو، تهران ۱۳۶۱.

ادب فارسی و ادب عوام

* ۲۵- در هفت‌پیکر نظامی افسانه روز چهارشنبه (گنبد فیروزه‌رنگ) قصه ماهان مصری است و فریفته‌شدن او به وسیله غولان رنگارنگ و از دام این یک به دام آن دیگر افتادن. این قصه در چاپ شادروان وحید دستگردی صفحات ۲۳۵ تا ۲۶۷ را اشغال کرده است. ماهان در ضمن سرگردانی‌های پیاپی از باغی سردرمی‌آورد. صاحب باغ بدو می‌گوید یک امشب را به افسون کسی فریفته مشو و بالای درخت ایمن بنحسب تا من بامداد ببایم و تو را راه‌نمایی کنم. وی بالای درخت می‌رود و از رفاق سپید و گرده زرد و کوزه آب زلال نان و آب خویش را می‌خورد و آماده‌خفتن می‌شود اما:

شاخ سنبل، شامه کافور	از دلش کرد رنج سودا دور
تکیه زد، سوی باغ می‌نگریست	ناگه از دور تافت شمی بیست
نوعروسان گرفته شمع به دست	شاه نوبخت شد عروس پرست
هفده سلطان درآمدند ز راه	هفده خصل تمام برده ز ماه

هس يك آرايشی دگر کرده
آن پری رخ که بود مهترشان
رفت و بر بزمگاه خاص نشست
خوبرویان ماهان را میخوانند و با اصرار به بزم خود میآورند و او با مهتر خوبان گرم عشق بازی می‌شود:

لبعتی دید چون شکفته بهار
نرم و نازک بری چو لور و پنیر
لب بسر آن چشمه رحیق نهاد
چون در آن نورچشم و چشمه‌قنده
دید هفرتی از دهن تا پای

نازنینی چو صد هزار نگار
چرب و شیرین تری ز شکر و شیر
سهریاقوت بر عقیق نهاد
کرد نیکو نظر به چشم پسند
آفریده ز خشم‌های خدای... الخ

(هفت پیکر، چاپ وحید: ۲۵۶ - ۲۶۱)

در همین بیت‌ها به هفده خصل نیز اشاره شد که در جای دیگر توضیح داده می‌شود.

* ۲۶- در داستان سمک عیار شاه زاده‌ای که بر اثر عاشق شدن وی حوادث داستان آغاز می‌شود، خورشید شاه پسر مرزبان شاه نام دارد و داستان عاشقی او در هفده سالگی پیش می‌آید:

خورشید شاه در این حال هفده ساله بود. از بهر شکاربازان و شاهین و چرخ و یوز و سگ و آنچه بدین ماند بسیار داشتی... (ص ۱۰) وی برای شکار بیرون می‌رود و گوری خود را بدو می‌نماید و او را از راه بدر می‌برد و سرنوشت او را به خیمه مه‌پری (ممشوقش) ره‌نمون می‌شود (ص ۱۲).

* ۲۷- در داراب‌نامه ابوطاهر طرسوسی وقتی داراب به پادشاهی ایران می‌رسد، نخست‌بار هفده‌تن به شاهی بر او سلام می‌کنند. همای مادر داراب داستان خود را به عیاران قصران باز می‌گوید:

امروز چون فرزند خود را باز یافتم احوال او را با شما گفتم از بهر آن که پادشاه ایران وی است و تاج و تخت میراث اوست و فرزند اردشیر است. نیک در وی بتگریه شما که پیران و بزرگانید و اردشیر را دیده‌اید... چون همای این بگفت دست بز روی نهاد و به های‌های بگریست. آن همه مردان که پیش داراب بودند به شاهی بر وی سلام کردند و پادشاهان بر تخت بنشست و هفده مرد بودند در آن ساعت در پیش او ایستاده: یکی رشنواد، دوم شرزدون قصرانی، سوم دیلمان زرگر، چهارم آن جوان مرد پاسبان و همچنین هفده تن بودند که بر داراب به شاهی سلام کردند و داراب شرزدون را پهلوانی داد و رشنواد دستور شد...

(داراب‌نامه ابوطاهر طرسوسی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به نشانه

Supplément Persan 837 برگ ۱۲۵ الف)

* ۲۸- در همان کتاب: هماره پال گفت ای ملک‌الروم این آب (= دریای خاک) آن معدن است که لشکر سام نریمان به وقت افریدون به روزگار پیشین بدین جای فرو

شدند که شب بدین جایگه رسیدند و از صد هزار مرد هفده تن مانده بودند. اسکندر گفت پس چون دانستی که این آن معدن است چرا احتیاط نکردی؟ هماره پال گفت که من ندیده بودم ولیکن شنوده بودم که در حد مشرق دریایی بود کناره هندوستان... (همان نسخه، برگت ۲۷۵ ب)

* ۲۹- در آغاز نسخه ابو مسلم نامه متعلق به آستان قدس رضوی آمده است که مرد قصابی اسد و حلیمه (پدر و مادر ابو مسلم) را شناخت. ایشان را (که از خوارج گریزان بودند) به خانه خود برد و هفده روز در بغداد بودند. (ص ۴ نسخه ماشین شده از روی نسخه آستان قدس)

* ۳۰- در همان نسخه آمده است که: حلیمه مادر ابو مسلم بچه‌ای در شکم داشت که او را به کنیزی فروختند و سپس وضع حمل کرد «به دلخوشی آن پسر را می‌بگرفت چنان که قاعده همه عورات باشد. چون هفده روز شد آن پسر از عالم رفت. حلیمه را غم بر غم افزود». (ص ۶)

* ۳۱- ... امیر خوشوقتی‌ها کرده فرمودند که طبل جنگ بنوازند. ملا مفتی سراج (متصدی تقارخانه) به صد و یک پسر و نیریه و چهارصد شاگرد بالای طاق جلوخانه برآمده، اول تکبیر فرستاده بعد از آن صلوات، و دو ال هفده من بر روی طبل سکندر به دولت پیغمبر در نوازش درآوردند. (ص ۱۱۶۳ همین نسخه ماشین شده)

این نسخه تحریری است از ابو مسلم نامه که در ماوراءالنهر تهیه شده و زبانی خاص دارد. علاوه بر آن صحنه‌های مشابه با عبارت‌های یک نواخت و با همان کلمات مکرر در مکرر در آن آمده است. همان‌گونه که قصه خوان در روزهای مختلف عبارت‌ها را برای شنوندگان تکرار می‌کند. عین همین جمله‌ها در صفحه ۱۵۵۵ همین نسخه ماشین شده نیز آمده است.

* ۳۲- در داستان‌های عوامانه بسیار اتفاق می‌افتد که مبارزان «اسلام» چون به میدان می‌آیند هفده تن را می‌کشند یا دست‌گیر می‌کنند، سپس از میدان باز می‌گردند: ... القصه از دست مضراب‌شاه هفده خوارج در میدان گشته شدند. بند بر سپاه‌خوارجان افتاد... (همان نسخه، ص ۱۴۶۱)

* ۳۳- در همین نسخه در توصیف کارد روی ران آمده است: امیر این غلاف را وا کردند دیدند که کاردی که روی ران (کذا) که به خراج‌های مملکت می‌ارزد. امیر پرسیدند که وزن این چیست؟ گفت: پادشاه عالم، هوده من به وزن تبریز... (ص ۲۶۵)

* ۳۴- ابو مسلم پس از گرفتن بارگاه حضرت یوسف، و ساختن ائانه سلطنت منصب‌ها را تعیین می‌کند: «مضراب تعظیم کرده گفت: شهریار عالم، منصب دهید که جای خود دانسته بنشینم. امیر تبسم کردند که ای مضراب تو را برادر خواندم. تو لایق آن داری که جای‌نشین من باشی، تو را [به] منصب چه‌کار؟ مضراب تعظیم کرد که پادشاه عالم:

شاه اگر لطف بی‌عدد راند (در اصل: دارد) بنده باید که جای خود داند
از این گفته دریای همت اباسلم در موج آمد. گفتند ای مضراب من تو را

یلفارباشی سردار لشکر اسلام کردم و مقدمه سپاه به تو سپردم و کرسی نشین بارگاه نمودم، تا زنده باشم از تو کسی بلند منصب [تر] نباشد. پی‌درپی هفده منصب را با هفده سراپا خلعت به مضراب شاه داد.» (ابومسلم‌نامه، نسخه کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ص ۳۵۱)

* ۳۵- در همین نسخه تمداد یارانی که با ابراهیم امام در زندان بنی‌امیه بودند هفده تن یاد شده است: «ابوالعطا گفت امام ابراهیم در يك چاهند و برادران دیگر در يك چاه. امیر... در ته چاه رسیدند... شمع روشن کرده... دیدند که هفده تن رو به قبله بودند. امیر پیش رفته سلام دادند. خلیفه ابوصفا (ظاهراً ابوالعباس سفاوح) گفتند بیا ای اباسلم، امیر در قدم ایشان افتادند. بعد از آن خلیفه ابوجعفر (منصور دوانیقی) را دیده زیارت کردند...» (ص ۲۲۱ - ۲۲۲) «... از چاه خیر آوردند که امام ابراهیم هست، برادران دیگر را برده‌اند. در این وقت خلیفه ابوصفا و ابوجعفر ابومنصور (کذا) هر هفده تن را هر کدام يك يك آورده در زندان درآوردند...» (ص ۲۲۵)

* ۳۶- امیر گفتند هر که هست از قفای لیث رود. جمع شاهان برآمده رفتند. اما امیر هفده تن از خلفای عباسیه را از زندان برآوردند. خلیفه ابوجعفر، خلیفه ابوصفاح (کذا) خلیفه ابوزر (کذا) از این قبیل هفده تن را برآورده به بغداد فرستاد...» (همان نسخه، ص ۵۹۷)

بدیهی است که در آن هنگام شهر بغداد هنوز بنا نشده بود. اما این‌گونه ایرادها بر داستان‌های عوامانه وارد نیست!

* ۳۷- امیر به ملا مفتی اشارت کردند که طبل نوازید. (مفتی) همراه یکصد نیبره و چهارصد شاگرد بر بالای طاق جلوخانه برآمدند. اول تکبیر گفتند و صلوات بر قد و بالای خواجه کاینات فرستادند. بعد دوال هفده‌متنی به روی طبل اسکندر فرو کوفتند...» (همان نسخه ص ۳۶۲)

این نسخه از نظر طول و تفصیل و شاخ و برگ صحنه‌ها قابل قیاس با نسخه آستان قدس نیست و از آن بسیار مختصرتر است. با این حال پیداست که روی گرده نسخه آستان قدس و در ماوراءالنهر تحریر شده است.

* ۳۸- در کتابخانه ملی پاریس سه نسخه ابومسلم‌نامه وجود دارد. یکی از آن‌ها به نشانه 844 Supplément Persan نسخه‌ای است مختصر، با خطی بد و نثری بسیار سست که در ماوراءالنهر تحریر شده است. اهمیت این نسخه در آن است که قسمتی از «زمجی‌نامه» دنباله ابومسلم‌نامه و داستان کین‌خواهی احمد زمجی پس از قتل ابومسلم در آن آمده است. (از این زمجی‌نامه نیز نسخه‌های کامل متعدده در دست است.) در این نسخه در آغاز زمجی‌نامه و در شرح داستان رفتن ابومسلم از ری به سوی منصور خلیفه و در حقیقت به سوی اجل خویش آمده است که منصور «امیر را نامه نوشت که یا امیر يك مساله از شما (کذا) می‌پرسم، زود و شتاب به واسطه خدا بیایید. چون امیر را کاغذ رسید خواندند، از مضراب پرسیدند که چه می‌گویی؟ گفت هرگز نروید! امیر نوشته

فرستادند. من نمی‌آیم. ابوجعفر باز نوشت یا امیر یا شمان بیایید یا این پادشاهی کسی دیگر را دهیه. باز امیر را نامه رسید امیر باز نوشتند که من نمی‌آیم. باز مکرر مکرر نوشت که يك زود (کذا) بیایید، حکم من قبول کنید والا روز قیامت چه جواب خواهید داد؟ امیر هفده منزل آمده بودند. چون امیر نامه خواندند گفتند یا مضراب، خداوند! چه کار خلیفه را افتاده است، باز پس رفتند در بغداد (برگ ۲۲۶ الف)

۳۹- باز در همین نسخه و در قسمت زمجی نامه وقتی احمد زمجی مهلال بن لونک را مسلمان کرد «نور ریزش شد. هاتف آواز داد که آن تخت که خالی است مهلال را رهانید. احمد ولی (احمد زمجی را در ابومسلم نامه از اولیا دانسته‌اند و در این نسخه گاه فقط از او به کلمه ولی یاد می‌شود) به پیشانی [او] بوسه دادند. گفتند ای [مهلال] بر این تخت بنشین، تو را مرحمت شده است. [مهلال] خوش وقت و خورم شد. احمد ولی شکر خدا را به جا آوردند که عجایب پهلوان قوی هیکل مطبوع شد. مهلال بن لونک لشکر را پیش خود طلبید. عبیدالله مروان (این شخص در دو سه برگ پیش از این کشته شده است!) لشکر را گرفته سوی لجلج گریخت. همه عادیان و زنگیان در دین اسلام آمدند. همراه ولی هفده لك (لفظ هندی است به معنی صد هزار) سوار شه. فرمودند ابوجعفر کجاست؟ گفتند پیش لجلج رفته است. مالك نغمی را گفتند بازگاه سوی آسیسوس برپا کن، کینه ابومسلم نخواهم گذاشت...» (برگ ۲۶۹ الف)

۴۰- در نسخه دیگری از ابومسلم نامه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس به همان نشان و به شماره ۸۴۳ در یکی از صحنه‌های رزم ابومسلم با خوارج آمده است: ابومسلم گفت حمداً مبدواً، می‌دانی که من این کار از برای چه پیش گرفته‌ام... و در يك ساعت هفده خوارج را بر خاک هلاک انداخت... (برگ ۴۴ الف)

۴۱- این نسخه اخیر که در هند نوشته شده ناقص است. اما مزایای بسیار دارد. یکی از آن‌ها این است که صحنه‌هایی از فضایل خوانی و مناقب خوانی که عبدالجلیل رازی در نقض بدان اشاره کرده (چاپ اول، تهران ۱۳۳۵ ش، ۳۳-۳۴) در این کتاب آمده است. ابومسلم و یارانش، چه در بارگاه، و چه در میدان جنگ کار خود را گاهی با مناقب خوانی آغاز می‌کنند. این مناقب گاهی منظوم و به صورت قصیده است و گاه مرصع خوانی است (آمیخته نظم و نثر، برای توضیح آن به فتوت‌نامه سلطانی رجوع شود). در یکی از این قصیده‌های مناقب در مدح حضرت مولای متقیان این بیت آمده است:

با قوتی که داشت به شصت و سه سال عمر هفده رطل به وزن بدش پست جو غذا
(برگ ۵۱ الف)

پست آرد را گویند. در ایران نیز در بین عوام معروف است که آن حضرت در تمام عمر ۱۷ من نان جوین بیش نخورد و این سخن بدیهی است که اصلی ندارد چه شصت و سه سال معادل بیست و سه هزار و یازده روز است و هفده من به سنگ تبریز بیش از ۵۱۰۰۰ گرم نیست و بدین قرار باید غذای آن حضرت روزانه اندکی بیش از دو گرم نان جوین باشد و این محال است.

• ۴۲- ... و آن خارجی را نام هریشمین بود و تیغی از غلاف برکشید که به سنگت هوده من بود... (همان نسخه، برگت ۱۴۲ الف)

• ۴۳- در ابومسلم نامه‌ها بارها سخن از طبل اسکندری در میان آمده است. در اسکندرنامه عوامانه که تحریر اواخر دوره صفوی یا حتی پس از آن است و در قهوه‌خانه‌ها از روی آن نقل می‌گویند از قول افلاطون به اسکندر چنین گفته شده است: «ای اسکندر من طبلی قبل از این به جهت تو ساختم و طلسم‌بند کرده‌ام که هفده من دوال می‌خورد و از هر طرف هفده فرسخ آواز او می‌رود و هرگاه فتح از جانب تو است فریاد می‌کند و هرگاه از جانب دشمن باشد آواز نمی‌دهد.» (اسکندرنامه، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۴ ه. ق. ص ۱۶) ظاهراً همین طبل بعدها به ابومسلم می‌رسد!

• ۴۴- در همین کتاب جوانی عرب، نوفل نام، منصب پیش‌خانه‌گشی اسکندر را بر عهده دارد. فراشان بسیار در فرمان او هستند و او بارگاه اسکندری را با تشریفات فراوان پیشاپیش سپاه اسکندر بر شتران بار کرده می‌برد و در جای مناسب برپا می‌کند تا اسکندر در آن فرود آید. یکی از خصوصیات نوفل آن است که همواره دشمنان اسکندر بر وی می‌تازند و همیشه او را زخمی می‌کنند. این جراحت همیشه از ضربه شمشیر بر او وارد می‌شود. تیغ خصم گلاهد خود او را دریده چهار انگشت بر فرقتش جا می‌کند و اسب عربی چون بوی خون می‌شنود او را از میدان بدر می‌برد. نوفل هفده برادر کوچک‌تر از خود دارد که در کار پیش‌خانه‌گشی او را یاری می‌کنند. اما آنان نیز یکایک پس از نوفل به میدان می‌آیند و زخم‌دار می‌شوند و خصم بارگاه اسکندری را از ایشان به زور می‌گیرد. پیوسته اسکندر چون از ماجرا باخبر می‌شود سرداری (مانند محمد شیرزاد سپهسالار یا امیرخان سوادکوهی سردار خود یا پهلوانی دیگر) را می‌فرستد و بارگاه را بازپس می‌گیرند. این ماجرا ده‌ها بار در سراسر اسکندرنامه تکرار می‌شود (و این کار از نظر قصه‌خوانی عیبی ندارد چون نقال هر روز این صحنه را برای شنوندگانی تازه باز می‌گوید و گاه میان دوبار نقل این صحنه یک ماه فاصله می‌افتد) اما کاتب نسخه، یا چاپ نویس که مجبور است این صحنه‌ها را در ظرف چند ساعت نوشتن، دو سه بار تکرار کند، گاه از این ماجرا ملول می‌شود. یکی از این کاتبان که نوشتن نسخه چاپ سنگی را عهده‌دار بوده در ضمن شرح این صحنه، پس از زخم‌دار شدن نوفل گوید: برادرش شیخ صدرالدین به میدان آمد، زخم‌دار شد، پس از او برادر دیگر شیخ بدرالدین آمد، زخم‌دار شد. سپس شیخ نجم‌الدین آمد، زخم‌دار شد، القسه... شیخ کشک‌الدین و شیخ پشم‌الدین و... هفده برادر نوفل زخم‌دار شدند! (متأسفانه نسخه اسکندرنامه در دسترس نیست تا شماره صحنه را یاد کنم، اما این مطلب مثل بعضی صحنه‌های تکراری دیگر، و احیاناً مضحک‌تر از این، در این اسکندرنامه فراوان است و در حقیقت قسمت مزاح‌آمیز آن را تشکیل می‌دهد. این نسخه به سال ۱۲۷۴ ه. ق. در تهران چاپ شده است.)

• ۴۵- در کتابخانه ملی پاریس مجموعه‌ای از قصه‌ها وجود دارد به نام جامع-الحکایات (با جوامع‌الحکایات عوفی اشتباه نشود) که به‌نشانه 907 Supplément Persan

در آن کتابخانه نگاه‌داری می‌شود. یکی از قصه‌های آن داستان «شاهزاده شمشیربند» است که نسخه‌های متعدد از آن در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد. این شاهزاده پس از ماجراهای بسیار و دست یافتن به معشوق خود و زناشویی با او بر اثر مکر پیرزنی، از زن خویش جدا می‌شود و زن او را شاه مدینه به قهر می‌برد. شاهزاده لشکری فراهم آورده به مدینه می‌آید و به شاه پیغام می‌دهد: «... چون مکاران و عیاران عجزه‌ای فرستادی تا مرا کشته جفت مرا گریزانیده پیش تو آورد، و تو به جای پیغمبر نشسته به خون ناحق راضی شدی... اگر مردی به میدان بیا تا به مردانگی شمارند، و من مردی‌ام به سن هفده سالگی و مرکه کارزار ندیده‌ام الا کشتن زنگیان و گرفتن قلعه ایشان، تو مردی کارکرده و جنگ‌آزموده‌ای...» (برگ ۲۲۲ الف، حکایت بیست و یکم از مجموعه که از برگ ۲۲۱ ب آغاز می‌شود).

۶۶- در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در انستیتو نارودوف (چاپ مسکو ۱۹۴۶) چند نسخه داستان نیز معرفی شده است. یکی از آن‌ها که به شماره ۳۲۵۴ ثبت شده مجموعه‌ای است از چهار داستان دینی بدین شرح: ۱- قصه معراج آن حضرت ۲- قصه موسویه ۳- قصه هفده غزوات ۴- جنگ نامه شاه مردان علی (ع) ۵- در کتابخانه ملی پاریس نسخه‌ای نگاه‌داری می‌شود به نشانه Supplement Persan 1680 که بلوشه مؤلف فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه آن را «مجموعه قصه‌های شیمی ترکستان» نامیده است. نسخه به خطی عجیب نوشته شده و خواندن آن بسیار دشوار است. از این گذشته معلوم نیست که واقعاً نویسنده آن شیمی بوده باشد. در هر حال، شرح بعضی حوادث تاریخی صدر اسلام است که به صورتی افسانه‌آمیز و عوامانه، آمیخته با مبالغه‌های بسیار و دور از واقعیت‌های تاریخی نوشته شده است. در شرح غزوة احد در این مجموعه آمده است: «... پس کافران و منافقان، هفده هزار مرد جمع شدند و روی به مدینه نهادند.» جبرئیل پر رسول اکرم (ص) نازل می‌شود و می‌گوید: «کافران مکه با هفده هزار مرد نزدیک مدینه رسیدند. تو نیز لشکر بیرون آر و سر راه کافران را بگیر. چون پیغمبر از وحی فارغ شدند... گفتند که ای یاران رئیسان مکه با هفده هزار مرد به جنگ آمده‌اند. اکنون فرمان خدای تعالی آن است که ما نیز لشکر بیرون آریم...» (۵۲ ب) نیز «باز چند گاه پدر من و رئیسان لشکر و رئیسان مکه با هفده هزار مرد به جنگ ایشان رفتیم و سه هزار مرد بودند. با یکدیگر حرف کردیم، اول ما ایشان را شکست دادیم و امیر حمزه را کشته بودیم، باز ایشان به جادویی لشکر ما را بشکستند و پدر مرا کشتند.» (برگ ۶۳ ب)

۶۸- «قیس پیش مخیر آمد و گفت: ای سپه‌سالار، این محمد را مردی است که نام او علی است و او را تیفی است که هفده گز بود و چون در جنگ در آید و از میان برکشد هفتاد گز می‌شود (!) و نام آن تیغ ذوالفقار است، به هر ضربی هفتاد هزار تن را بر زمین می‌زند.» (برگ ۶۴ الف)

۶۹- «... در این سخن بودند که از روی دشت گردی پیدا شد و از میان گرد

سواری پیدا شد خرقره‌ای در بر و دستاری در سر و دره هفده منی در میان آویخته و شمشیری حمایل کرده، مخیر آن مرد را بدید و گفت: ای عامر این کیست؟ عامر گفت این عمر بن خطاب رضی‌الله عنه [است]. (برگ ۶۷ الف - تعریف دره هفده منی در برگ ۷۲ الف نیز تکرار شده است.)

• ۵۰ - رسول گفتند ای پسر اسد از مدینه تا به آن قلعه (= قلعه قهقهه) چند روزه راه است؟ گفت یا رسول‌الله هفده روزه راه است. (۱۲۹ الف)

• ۵۱ - اما خلق پست و بلند را گرفته‌اند (حسین‌کرد) دید جوانی بالای تخت قرار گرفته و تاج هفده کنگره مکمل بر سر و چهار قبه شاهنشاهی در بر، سر تا پاسباس شاهی پوشیده. از یکی پرسید این کیست؟ گفت عبدالله قلع شاه‌هندي است... (حسین کرد، چاپ سربی، تهران علی‌اکبر علمی، ۱۳۲۵ ش، ص ۵۴)

فتوت

• ۵۲ - اگر پرسند که میان بستگان شاه کدامند بگوی غیر از فرزندان امیر (ع) هفده: اول سلمان فارسی، دویم ابوذر غفاری، سیم عمار یاسر... الخ (فتوت‌نامه سلطانی، به کوشش محمد جعفر محبوب، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۹۲).

• ۵۳ - اگر پرسند که در زمان آدم تا خاتم چند استاد چیت‌ساز بوده‌اند، جواب بگو که حضرت امام جعفر صادق (ع) گفته که هزار و نهصد و سه بودند و از آن جمله هفده تن مرشد بوده‌اند (فتوت‌نامه چیت‌سازان در رسائل جوان‌مردان، تهران، انستیتوی ایران و فرانسه، ص ۲۳۱).

• ۵۴ - مشهور است که سنگ را یکصد و هفده گیرند مطابق طریقه پوریای ولی، که هفده‌تا را به عشق هفده کمر بسته حضرت امیر زاید کرده، ولی مناهلی نیست، هرکس هر قدر خواهد گیرد و هفده تا را به یاد آن هفده تن خواهد زیاد کند و خواهد نکند (رسالة گنجینه کشتی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس به نشانه Supplement Persan 1169 برگ ۴۴ الف).

• ۵۵ - در مجلس‌هایی که برای سخنوری تشکیل می‌شود، علامت هفده صنف را به دیوارهای قهوه‌خانه می‌آویزند و ترتیب آن این است که روی دیوار پوست (آهو - ببر - پلنگ و غیره) و کنار آن علامت یک صنف و سپس پوست دیگر و پس از آن علامت صنف دیگر را نصب می‌کنند. این کار را «پوست‌کوبیدن» گویند. نشان هر یک از این صنف‌ها هم عبارت است از یکی دو تا از افزارهای آنان که به مقیاس کوچک‌تری ساخته شده و به دیوار روی سنگ یا پارچه‌ای آویخته یا با میخ کوبیده می‌شود. بعضی از این صنف‌ها عبارتند از: نانوا (اواش‌پز) - سلمانی - پهلوان - قصاب - پالان‌دوز - نعل‌بند - مکاری (چاپاردار) - سقا - چاوش - لوطی - پاره‌دوز - درویش - غسل (مرده‌شوی)، علامت این صنف لیف و کیسه و صابون است) - روضه‌خوان (که برای نشان دادن آن منبری کوچک به دیوار می‌کوبند). این علامت‌ها به پاس فداکاری و از خود گذشتگی جماعتی که جان خود را در این راه باخته‌اند به دیوار نصب می‌شود. در این کار نظم و ترتیبی نیز مراعات می‌شود. سخنور باید این ترتیب را

بداند و هرگاه حریف ترتیب قرار گرفتن صنفها را پرسید باید جواب دهد. این پاسخ باید به شعر یا دست‌کم بحرطویل باشد و آن را در اصطلاح سخنوری «ثبوت هفده سلسله» می‌نامند. گاه نیز حریف تقاضای کند که سخنور پیران هر سلسله و علامت‌های آنان را بازگوید و سخنور نیز ناچار از ادای جواب است. ترتیب قرار گرفتن سلسله‌های هفده‌گانه بدین شرح است: ۱- پوست مربوط به درویش ۲- روضه‌خوان ۳- چاوش ۴- سقا ۵- پوست نشان کرسی بابا ۶- پهلوان (نشان وی دو گورگه کوچک و یک تخته‌شنا است) ۷- بوجار ۸- شاطر (نانوا) ۹- شب‌رو ۱۰- شاطر جلودار ۱۱- نعل‌بند ۱۲- مکاری ۱۳- قصاب ۱۴- پاره‌دوز ۱۵- غسال ۱۶- سلمانی ۱۷- قهوه‌چی... (برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع شود به سه مقاله محمدجعفر محبوب زیر عنوان سخنوری در دوره نهم مجله سخن).

هنرهای زیبا

۵۶- در «درةالتاج لفرقةالدباج» اثر معروف قطب‌الدین شیرازی در خاتمه مقاله چهارم از علم ریاضی (موسیقی) یازده مبحث وجود دارد و مبحث ششم آن دارای این عنوان است: در استخراج ادوار از اماکن هفده‌گانه (درةالتاج، چاپ تهران، به کوشش استاد فقیه سید محمد مشکات: ۱/۱۵۰).

۵۷- در کتابخانه ملی پاریس رساله‌ای در موسیقی به نشانه *Supplément Persan 1087* نگاه‌داری می‌شود. نام آن «رسالة كمترين غلامان اسيرخان» است و با این جمله آغاز می‌شود: تفصیل اسامی اصول هفده‌گانه که اکنون بین‌الحفاظ به نوزده بحر متداول است. در این رساله در تعریف موسیقی آمده است: «علم موسیقی عبارت از دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آواز و چهل و هشت گوشه و هفده بحر اصول و به قولی بیست و چهار اصول است... و مجموع آن‌ها را درویش شادی مشهور به غلام داخل هفده بحر اصول کرده (برگ ۴۸ الف و ب).

۵۸- در فرهنگ معین در ذیل کلمه فاخته آمده است: اصل یازدهم از هفده بحر اصول موسیقی قدیم، فاخته ضرب، و آن را به انواع گوناگون: فاخته ثقیل، فاخته صغیر و فاخته کبیر تقسیم می‌کنند.

۵۹- غلام‌حسین میرزا (صدرالشمرا بهجت قاجار پدر ایرج‌میرزا جلال‌الممالک) به فراگرفتن خط... روی آورد تا آن‌گاه که چون اهل فن در کتابت و کتابه از قطعه نویسی کج و راست و سطر و سیاه‌مشق و دیگر تحریرات او نظر می‌افکندند هفده قاعده خط را بدون کم و زیاد جاری و ساری می‌دیده‌اند.

(مهدینه‌الادب، تذکره شاعران اثر میرزا محمد علی مصاحبی نائینی متخلص به عبرت، نسخه خطی به خط مؤلف محفوظ در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق - بهارستان) به نقل محمدجعفر محبوب در مقدمه دیوان ایرج، ص ششم).

دانشها

۶۰- اصطلاحات حلقه اسکندری (سلطانی) - هفده باب در گزارش اصطلاحات

کتاب حلقه اسکندری در ستاره شناسی، نشر نسبتاً روان و سلیس. آغاز: رساله در باب اصطلاحات و اعمال حلقه مشهوره به حلقه اسکندری که حلقه سلطانی نیز گویند. نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی تهران به شماره ۸۹۱/۴ ف، با تاریخ ۱۲۱۱.

• ۶۱- رساله در معرفت باه از ابوالمظفر هبه‌الله (حبیب‌الله) فرزند محمد فرزند اردشیر، به نام سنجر فرزند ملک‌شاه از روی چهارصد کتاب، که در هفده باب نگاهشته...

آغاز: حمدله - اما بعد بدان که این کتابی است در باب مباشرت و معاشرت مرتب بر هفده باب و تمام عمل‌ها تجربه کرده شد. از این رساله چهار نسخه یکی در دانشگاه و یکی در آستان قدس رضوی و یکی در تبریز حاج حسین‌آقا نخجوانی و یکی در تهران دانش‌سرای عالی کتاب‌های مرحوم عبدالعظیم قریب معرفی شده است (احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی: ۱/۴۷۸).

• ۶۲- باه‌نامه، گفتاری است در هفده باب (شرح هفده باب به تفصیل آمده است) رجوع شود به همان فهرست: ۱/۴۷۹.

• ۶۳- بازنامه از استاد جلیل سید مختص ابوالحسن علی‌بن احمد‌النسوی... گفتار نخستین کتاب در سود و زیان بازان در هفده باب. (مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ششم شماره اول، گفتار استاد غلام‌حسین صدیقی ۱: ۱۲- نسخه آن در کتابخانه ملی ملک موجود است به شماره ۱۸/۴۹۲).



دو سه مورد ذیل نیز یا از قلم افتاده یا چون از حافظه نقل می‌شود در پایان این گفتار آمده است:

• ۶۴- خصل: ندب است که‌دوایر هفده باشد در بازی نرد. آخرین داو بازی را دست‌خون (به اضافه دست بر خون) گویند. مؤلف فرهنگ جهانگیری در این باب تفصیلی داده و قصه‌ای نقل کرده است که فعلاً در دسترس بنده نیست:

از نرد سه تا پای فرائر تنهادیم
هم خصل به‌هفده شد و هم داو برآمد
(سوزنی)

دست‌خون است و هفده خصل حریف
هفده سلطان درآمده از راه
وه که در شیشدر خطر ماییم (خاقانی)
هفده خصل تمام برده ز ماه (نظامی)
(نقل از لغت‌نامه در ذیل: خصل)

• ۶۵- در ورزش باستانی هنگام شنا رفتن، میان‌دار آن را شماره کند و برای هر شماره عبارتی خاص دارد: یک است خدا، دو نیست‌خدا، سید کاینات، چاره‌ساز بی‌چارگان... و در مقام شمارش عدد هفده گوید: هفده کمر بسته مولا و آن اشاره است به همان هفده تن که در روایت‌های مربوط به فتوت گفته‌اند که مولای متقیان کمر آنان را بست.

• ۶۶- در مختارنامه (که اکنون در دسترس ندارم و از حافظه نقل می‌کنم) یکی از سرداران نامی و مهم مختار، ابراهیم پسر مالک اشتر نغمی است. در این کتاب در

توصیف دلیری وی آمده است که در جنگ عمود هفده من کار می‌فرمود.

• ۶۷- و سرانجام... هفده شهر قفقاز... گویند که بر اثر انقراض قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای هفده شهر قفقاز به روس‌ها واگذار شد. پنده تا امروز صورت دقیق این هفده شهر را در هیچ مرجعی ندیده است. لابد از کمی تتبع است. اما در هر حال لزوماً نباید عدد واقعی شهرهای آن ناحیه هفده باشد چه می‌توان یا صرف نظر کردن از یکی دو شهر کوچک و آوردن آن در شمار روستاها، اگر تعداد شهرها زیاده باشد، یا به عکس افزودن یکی دو شماره برای رسیدن به نصاب هفده و آوردن یکی دو روستای بزرگ به حساب شهر، عدد دلخواه را به دست آورد.

* * *

شک نیست که بر این صورت مطول هنوز نیز بسیار می‌توان افزود. بر محققان در مقوله خواص اعداد است که در این موارد دقت کنند و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

آینده

اشاره آقای محمد جعفر محبوب در مقدمه نوشته به یادداشتها و منقولاتی است که از سالها پیش درباره عدد هفده گرد می‌کردم و مقداری از آنها را به تناوب در دوره مجله راهنمای کتاب (۹: ۶۶۰ و ۱۱: ۳۲۳ و ۱۲: ۳۲۸ - ۳۲۹ و ۷۴۱ و ۱۸: ۷۱۸ - ۷۲۰) چاپ کرده‌ام و بعضی از خوانندگان آن مجله هم گاه به گاه اطلاعی در آن زمینه داده‌اند که در همان مجله طبع شده است از جمله حضرت مدرسی طباطبائی (همانجا ۱۰: ۵۴۷ و ۱۱: ۶۶۲). پیش از رسیدن مقاله آقای محبوب از استراسبورگ، آقای ابراهیم قیصری دانشگاهی دانشمند مقیم اهواز چند یادداشت در همین موضوع فرستاده بود که در یکی از شماره‌های آینده درج خواهد شد.

محبوب دوست سی و چند ساله من اکنون در دانشگاه استراسبورگ تدریس می‌کند و در پهنه تحقیق و ادب ایران آثار و خدماتش شناخته است.

برای آنکه ایشان دستشان از منابع و مراجع کوتاه است باید نوشت که مرحوم محمد معین رساله محققانه‌ای درباره عدد هفت دارد و در همین موضوع دو سه سال پیش رساله دیگری به چاپ رسید که اکنون نام مؤلف آن به یادم نیست، (شاید علیقلی محمودی بختیاری؟). از خوانندگان اگر کسی آن رساله را می‌شناسد خواهش داریم به ما بنویسد.